



عرشیا پریشا

7620

۲۰۰۰

۱

۳۲۰

لقرین

عشق است به آسمان پریدن

زندگی نامه، سیره، خاطرات و خصوصیات بارز اخلاقی
شهید محمدرضا زمانی



ستاد کنگره
بزرگداشت شهدا
وسرکارون شهید
ساحفلسا

سرشناسه	: عیوضی، معصومه، ۱۳۴۶
عنوان و پدیدآور	: عشق است به آسمان پرین / زندگی نامه، سیره، خاطرات و خصوصیات شهید محمدرضا زمانی. نویسنده: معصومه عیوضی؛ تهیه کننده: ستاد کنگره بزرگداشت شهدا و سرداران شهید ساحفاسا؛ به اهتمام: پژوهشگاه علوم اسلامی امام صادق علیه السلام؛ ویراستار: پرویز تقی زاده دادرسی
مشخصات نشر	: قم: پژوهشگاه علوم اسلامی امام صادق علیه السلام، انتشارات زمزم هدایت، ۱۳۹۷.
مشخصات ظاهری	: ۳۱۹ص: مصور (بخشی رنگی): ۱۴/۵×۲۱/۵ س.م.
شابک	: ۳۰۰۰۰۰ ریال : ۵۸۸-۲۴۶-۹۶۴-۹۷۸.
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
موضوع	: زمانی، محمدرضا، زندگی نامه، ۱۳۸۰-۱۳۵۷
موضوع	: جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷، شهیدان، سرگذشتنامه
موضوع	: Iran-Iraq War, 1980-1988 -- Martyrs -- Biography
شناسه افزوده	: ستاد کنگره بزرگداشت شهدا و سرداران شهید سازمان حفاظت اطلاعات سپاه پاسداران انقلاب اسلامی
شناسه افزوده	: پژوهشگاه علوم اسلامی امام صادق (ع)
رده بندی کنگره	: ۱۳۹۷ع ۹۷۵۶ / ۱۶۲۶ DSR
رده بندی دیویی	: ۹۵۵ / ۰۸۴۳۰۹۲
شماره کتابشناسی ملی	: ۵۴۰۷۲۳۳

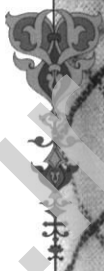
عنوان:	عرشیان بی نشان (عشق است به آسمان پریدن)
گردآوری و تدوین (نویسنده):	معصومه عیوضی
تهیه کننده:	ستاد کنگره بزرگداشت شهدا و سرداران شهید ساحفاسا
به اهتمام:	پژوهشگاه علوم اسلامی امام صادق علیه السلام
ویراستار:	پرویز تقی زاده دادرسی
واپایش نهایی:	تقی مقدسی
ناظر سازمانی:	رضا منصوری
ناشر:	زمزم هدایت
صفحه آرا:	محمد قاسم باقرزاده
طراحی و گرافیک:	امیرحسین نجفی یار بندی - علی طاهری
چاپ:	شهید مطهری (ره)
نوبت و تاریخ چاپ:	اول - پاییز ۱۳۹۷
شمارگان:	۲۰۰۰ نسخه
شابک:	۵۸۸-۲۴۶-۹۶۴-۹۷۸-۰
قیمت:	۳۰۰۰۰۰ ریال

انتشارات زمزم هدایت: قم- خیابان شهید فاطمی - نیش کوچه سوم

تلفن: ۰۲۵-۳۷۷۳۰۷۳۵ - همراه: ۰۹۱۲۲۵۳۲۸۸۷

فهرست

پیشگفتار	۷
سخن نگارنده	۱۱
فصل اول	۱۷
فصل دوم	۷۹
فصل سوم	۱۲۷
فصل چهارم	۱۶۳
فصل پنجم	۱۸۹
فصل ششم	۲۴۳
فصل هفتم	۲۹۷
فصل هشتم: اسناد و تصاویر ماندگار	۳۱۳



بیشگفتار

بسم رب الشهداء والصدیقین

حدیث قدسی:

مَنْ طَلَبَنِي وَجَدَنِي وَ مَنْ وَجَدَنِي عَرَفَنِي وَ مَنْ عَرَفَنِي أَحَبَّنِي
وَ مَنْ أَحَبَّنِي عَشَقَنِي وَ مَنْ عَشَقَنِي عَشَقْتُهُ
وَ مَنْ عَشَقْتُهُ قَتَلْتُهُ وَ مَنْ قَتَلْتُهُ فَعَلَيْ دِيَّتِهِ
وَ مَنْ عَلَيَّ دِيَّتُهُ وَ أَنَا دِيَّتُهُ

(مصباح الهدى - ص ۱۱۶)

در روزگاری که غالب انسان‌های جهان، غرق در ظواهر مادی، حیات خاکی، فرشی و زمینی را سپری می‌نمایند انسان‌های وارسته‌ای وجود دارند که با غلبه بر نفسانیات، توانسته‌اند زندگی خود را صبغه‌ای الهی بخشیده، به مرتبه‌ای نائل گردند که مورد علاقه و مهرورزی خاص خدا قرار گرفته، با نثار خون خویش عرشی شوند و ملائک‌وار، راه‌های آسمانی را درنوردند. اینان نیک سیرتانی هستند که پس از طلبیدن و یافتن خدا، دوستدار و عاشق او شده، در این عشق دوجانبه به مسلخ

رفته، به افتخار شهادت نائل آمده‌اند. این شهیدان همه عرشی، ملکوتی، آسمانی و ماورائی‌اند، همه زنده و روزی‌خوار نزد خدا، همه شاداب و مستانه، همه گوهر یکدانه، و شاهدانی ابدی بر عملکرد خاکیان و جاماندگان.

در این بین گروهی بودند که به دلیل ماهیت شغلی آشکارشان، قبل از شهادت هم مورد شناخت و تکریم دیگران بودند و عملکرد زیبایشان الگوی حرکت همراهان و گام‌های مستقیم شان ترسیم‌کننده بزرگراه نورانی صراط الی‌الله بود؛ آنها، هم در زمین شناخته شده، مشهور و مورد افتخار بودند و هم عروج با عظمتشان موجب اشتها برای آنها در افلاک شد. اینها «عرشیان نامداری» هستند که به روان همه آنها درود می‌فرستیم و یاد و خاطره‌شان را گرامی می‌داریم و به باقری‌ها و باقری‌ها و همت‌ها و بروج‌ردی‌ها به نمایندگی از این جمع، سلام و صلوات تقدیم می‌کنیم.

لیکن در این مسیر، گروه دیگری هم بودند که در حیات خویش، هویتی گمنامانه و ناپیدا داشتند. در اوج تلاش و ایثار و فداکاری و در اوج گمنامی، هویت بسیاری از این عزیزان پس از شهادت هم کمتر رسانه‌ای شده، مورد توجه قرار گرفته است و چه بسیار از این عزیزان که ابعاد وجودی و ارزش خدمات آنها برای نزدیکان و حتی خانواده‌شان نیز ناگفته و مکتوم مانده است. این عزیزان، تمام نامشان را در گمنامی یافتند و ستارگانی شدند که ما جاماندگان راه، آنها را «عرشیان بی‌نشان» نامیدیم.

سال‌های سال از دوران دفاع مقدس و زمان زیادی از برهه رویارویی خیابانی این مجاهدان گمنام با حرکت‌های تروریستی و کور مظاهر مختلف تحجر، الحاد و نفاق گذشته، امروز هم این عروج گمنامانه در فواصل دور از جغرافیای کشورمان، در صحنه‌های دفاع از حرم آل‌الله ادامه دارد و ما از جلوه‌های زیبای این مردان الهی

و آسمانی غافلیم. از این رو بر خود فرض دیدیم، در حد بضاعت ناچیز، به معرفی و ترسیم چهره نورانی این عزیزان بپردازیم.

پیشاپیش به روح و روان نمایندگان این اسطوره‌های جهاد، گمنامی و شهادت، صفری زاده‌ها، نایب‌ها، حسنی‌نیاها، ملک‌پورها، صبوری‌ها، صفاری‌ها، شمس‌آبادی‌ها، علیخانی‌ها، شفیعی‌ها، طاهرنژادها، موسوی‌ها، خیراتی‌ها، آزادبخت‌ها، آتوت‌ها و عاشوری‌ها درود و سلام و صلوات می‌فرستیم.

در طول نزدیک به چهار دهه از پیروزی انقلاب و تشکیل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، سازمان حفاظت اطلاعات سپاه به ایفای وظیفه خود در حفاظت، حراست و صیانت از شجره طیبه سپاه و بسیج پرداخته، در جهت مقابله با توطئه‌ها و تهدیدهای بیگانگان، پنجه‌درپنجه سرویس‌های بیگانه، با مجاهدت‌های خاموش، باعث ناکامی دشمنان در نیل به اهدافشان شده، موجب تقویت و سربلندی روزافزون سپاه را فراهم آورده است.

سازمان حفاظت اطلاعات سپاه در این دوران و در این راه، شهیدان بسیاری تقدیم نموده است، که از درگیری‌های درون شهری با منافقین کوردل تا مقابله‌ها و مقاومت‌های مظلومانه در کردستان، از حضور در صحنه‌های دفاع مقدس و طراحی‌های حفاظتی تا ایفای نقش در یگان‌های عملیاتی جنوب شرق و سیستان و بلوچستان و تا خطوط مستقیم رویارویی با استکبار، صهیونیسم و تکفیری‌ها در خارج از مرزها و دفاع از حرم آل‌الله را در برمی‌گیرد.

کتاب حاضر، یک جلد از سلسله کتب «**عرشیان بی‌نشان**» با عنوان «**عشق است به آسمان پریدن**» است که در حد وسع، زندگی‌نامه، سیره، خصوصیات و خاطرات شهید محمدرضا زمانی را به رشته تحریر در آورده، امید است با این کار،

گامی در جهت معرفی این اسطوره‌های گمنامی و ترویج فرهنگ ایثار و شهادت
برداشته باشیم که به تعبیر مولا و فرمانده عزیزمان امام خامنه‌ای مدظله‌العالی:

زنده نگه داشتن یاد شهدا کمتر از شهادت نیست.

از تلاش‌های سرکار خانم معصومه عیوضی که قبول زحمت نموده و بار تدوین
کتاب را به دوش کشیدند، کمال تشکر و امتنان را داشته، از زحمات، تلاش‌ها،
همکاری‌ها و همراهی‌های کلیه دوستان و عزیزانی که ما را در این راه یاری نمودند،
به‌ویژه از خانواده محترم این شهید عزیز، نهایت قدردانی و تشکر را داریم.

ستاد کنگره بزرگداشت شهداء

و سرداران شهید ساحفاسا

سخن نگارنده

حاج محسن، فرمانده یکی از گردان‌های عملیاتی دوران دفاع مقدس و جانباز شیمیایی بازمانده از کاروان شهادت، شخصیتی خیالی است که هنوز بعد از چهارده سال، شهید بیست و سه ساله تفحص، محمدرضا زمانی را در حد و اندازه شهادت نمی‌بیند و خودش را لایق‌تر از او می‌داند و مثل بقیه عقیده دارد: «مگر سال هشتاد هم کسی می‌تواند شهید بشود؟ اگر بناست کسی شهید بشود، ما باید شهید بشویم یا هم‌تیپ‌های ما.»

او می‌گوید: «روزی که محمدرضا را برای اولین بار در یکی از هیأت‌ها دیدم، از حرکات و طرز حرف زدنش تعجب کردم. شلوار شش جیب گشاد پوشیده بود و پیراهنش را انداخته بود روی شلوار و با بچه‌ها، کوچه‌خیابانی حرف می‌زد و مشدی مشدی می‌کرد. سینه‌زدنش هم عجیب و غریب بود، مثلاً میان‌دار هیأت بود. بعد از مداحی سیدعلی مددوار، پیراهنش را درآورده بود و افتاده بود وسط؛ یک‌ساعت تمام بالا و پایین پریده بود و با آن زبانش که می‌گرفت، بلندبلند می‌گفت: زینب زینب زینب زینب...» اما محمدرضا که هیچ‌کس درکش نمی‌کرد و به او به‌عنوان جوان تازه‌کار و نسل بعدی نگاه می‌کردند، شخصیتی عجیب و ماندگار و اثربخش است که با وجود

رفتار ظاهری بعضاً نامعقول، هنوز یاد و خاطرات شیرینش، بعد از سال‌های طولانی، گرمابخش جمع رفقااست.

« همان‌ها که می‌گفتند محمدرضا دیوانه است، دیدند خدا عزتی به او داد که هیچ‌کدامشان به خوابشان هم ندیده بودند. همان‌ها که قبلاً حتی تکفیرش می‌کردند، عاشقش شدند. راست گفته‌اند که خدا بنده‌هایش را گلچین می‌کند. محمد حقش نبود که مثل ما بماند و کم‌کم با حسرت شهادت پیر بشود! »

حاج محسن که با کپسول اکسیژن نفس می‌کشد و در آتش خشم و حسادت به محمدرضا می‌سوزد، تلاش می‌کند به کمک حاج‌عباس، شخصیت خیالی دیگر این داستان و مسئول ستاد اعزام، خودش را به همراه مدافعین حرم حضرت زینب(سلام‌الله‌علیها) به سوریه برساند و تا دیر نشده، مرگی زیبا برای خود رقم بزند؛ اما حاج عباس از او می‌گریزد و ...

اسفندماه سال ۹۶ در حین گوش کردن به مصاحبه‌های مربوط به شهید محمدرضا زمانی، حالت کسی را داشتم که در یک اقیانوس ناشناخته و بی‌دروپیکر و عجیب غوطه‌ور شده باشد. برعکس همیشه که راحت از دل خاطرات شهدا، نقبی به زندگی‌شان می‌زدم و به سرعت وارد فضای داستان می‌شدم، اما این بار، شاید به دلیل حجم بالای خاطرات و غیرمعمول بودنشان، نمی‌توانستم با شهید زمانی ارتباط برقرار کنم. آن‌روزها یک‌نوع حیرت و سردرگمی به سراغم آمده بود. یک‌نوع ناتوانی و درماندگی عجیب. چه کاری باید انجام می‌دادم؟ از کجا باید شروع می‌کردم؟ به کجا باید می‌رسیدم؟ چه قالبی را باید انتخاب می‌کردم که بتوانم دریای حرف و اشک و لبخند را در آن بگنجانم؟

به دلیل زیبایی خاص تمام خاطرات، در توانم نبود که بیشترشان را کنار بگذارم؛ پس ریسمانی لازم بود برای چینش آن مهره‌های قیمتی در کنارهم. اما کدام ریسمان؟ کدام شخصیت خیالی باید بازیگر داستان محمدرضا می‌شد؟ چه کسی می‌توانست روایت‌گر آن خشم‌ها و حسرت‌ها و غبطه خوردن‌ها و سرگردانی‌های اطرافیان محمدرضا باشد؟ کدام شخصیت می‌توانست منعکس‌کننده دردهای ناهمگون دل رفقا و همکاران محمد زمانی باشد. اصلاً آیا چنین کاری از من ساخته بود؟

نزدیک به پنجاه مصاحبه طولانی پیش رویم بود که در تمام آنها، همه با حالت اعجاب و حیرت و بغض و خنده، از شهیدی حرف می‌زدند که با وجود داشتن بعضی موارد نامعقول، به قول خودشان با شهادتش همه را غافلگیر کرده بود. همه با زبان بی‌زبانی می‌گفتند: وقتی به محمدرضا فکر می‌کنیم، نه خنده آرامان می‌کند، نه گریه و نه سکوت و نه فریاد. درحقیقت محمدرضا شهیدی متفاوت بود که زندگی‌اش با شهدای دیگری که تا آن روز کار کرده بودم، از زمین تا آسمان فرق داشت. جوانی که خودش گفته بود: «من یک روزی تبدیل می‌شوم به شهید اسطوره، محمدرضا زمانی، شهید اسطوره!... چرا؟... چون هیچ‌کس باور نمی‌کند که یک دیوانه هم شهید بشود!»

اما...

«وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ»

اما بالاخره با توکل به خدا و توسل به محمدرضا، به مرور آن خاطرات حجیم و بی‌سابقه و بی‌قاعده در قالبی مناسب ریخته شد و شخصیت‌های خیالی حاج‌محسن و حاج‌عباس آفریده شدند تا راوی زندگی محمدرضا زمانی باشند، هر چند به دشواری؛ اما به هر حال داستانی برای به تصویر کشیدن دنیای غریب این شهید شکل گرفت.

روزی که نفس هایم با کلنجار رفتن با حجم بالای خاطرات شهید به شماره افتاده بود، در میان آن نوشتن‌ها و پاره کردن‌ها، برای دست اندرکاران کتاب نوشتیم: من دیگر تحمل ندارم. این محمدرضای شما، مثل یک پسر جوان و سرکش، کل روح و روانم را به هم ریخته. فکر و ذکرم شده کارهای او. آخر آدم هم این قدر رفیق‌باز؟ اصلاً غرق شده‌ام در دریای خاطرات عجیب و غریب این شهید.

حاج محسن هم این وسط با ماسک و کپسولش مفقودالثر شده. یک روز در اواسط کار، خودم را با خانواده به امام‌زاده عباس چهاردانگه رساندم و نشستیم سرمزار محمدرضا و گفتیم: من که کم آوردم پسر! اقلأً به‌خاطر این بدقلقی‌ها، در آن دنیا دست من نالایق را هم بگیر!

امروز بعد از هفت‌ماه که از برکت نفس کشیدن شبانه‌روزی در حال و هوای زندگی محمدرضا دائم‌الوضو شده‌ام، مثل زنی پنجاه و چندساله که در میان هیاهوی کرکننده دنیایی، دلتنگ فرزندش شده باشد؛ گاهی دوباره به سراغ مصاحبه‌های محمدرضا می‌روم، پوشه‌ها را یکی‌یکی باز می‌کنم، دغدغه‌هایم را فراموش می‌کنم و در سکوت اطرافم گوش می‌دهم؛ بعد مثل روزهای اول، از شنیدن خاطرات رفقای محمدرضا، گاه بلندبلند می‌خندم و گاه اشک می‌ریزم. باورم نمی‌شود، هنوز هم به خودم می‌گویم: «چه شد که محمدرضا مرا انتخاب کرد؟» و دعا می‌کنم برای مخاطبان «عشق است به آسمان پریدن» و تمام کسانی که به نحوی با این شهید در ارتباط بودند و هستند.

امروز به این درک رسیده‌ام که: «باید مثل محمدرضا دید و شنید و درک کرد تا بفهمیم چرا محمدرضا زمانی شهید شد. شاید صاحبان اصلی هیأت‌ها تأییدش کردند و راهی را نشان دادند که ختم شد به شهادت.»

امروز اگر بگویند محمدرضا زمانی که بود؟ خیلی راحت می‌گویم جوانی بود در نهایت سادگی و صفا و صمیمیت و اخلاص. کسی که دنیا را زیرپاهایش می‌گذارد و از آن عبور می‌کند و به آسمان رفاقت و معرفت و وارستگی می‌رسد. کسی که راه ویژه‌ای برای به خدا رسیدن دارد. کسی که به قول عده‌ای: «لاتی است برای خودش»؛ اما در مسیر تحولی عمیق و ذره‌ذره و ناپیدا می‌افتد و در نهایت به مقامی می‌رسد که لحظه شهادت، سرش را روی زانوی حضرت زهرا (سلام‌الله علیها) می‌گذارد و لایق اشک‌های بانوی دو عالم می‌شود.

من می‌دانم که مخاطبان این کتاب، در حین خواندن، خنده‌ها و گریه‌های مرا تجربه خواهند کرد و می‌دانم که از میان این تلخ‌خنده‌ها و بی‌قاعدگی‌ها و سرگردانی‌ها، در دنیای رها از قانون و قاعده و روش شهید زمانی، دلشان سخت خواهد لرزید و در انتها، تنها و تنها به قاعده عشق خواهند رسید؛ قاعده و قانونی فراجاهانی و فراعقلی که روح و جانشان را درگیر خواهد کرد؛ قانونی که سیدالشهدا و خاندانش (علیهم السلام) آن را به زیباترین وجه ممکن به تصویر کشیدند.

اگر چنین شد؛ التماس دعا!